



درس فراه فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۱۹ اردیبهشت

موضوع جزئی: عقد نکاح - ادله اعتبار لفظ در نکاح - دلیل دوم: قیاس اولویت - دلیل سوم: روایات -

مصادف با: ۷ شوال ۱۴۴۳

روایت اول و بررسی آن

جلسه: ۹۸

سال چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در ادله اعتبار لفظ در نکاح بود؛ عرض کردیم مشهور بلکه مورد اتفاق بین فقهاست که برای تحقق نکاح، لفظ و صیغه مشتمل بر ایجاب و قبول لازم و معتبر است. بر این ادعا چند دلیل اقامه شده است؛ در جلسه گذشته یک دلیل را ذکر کردیم؛ دلیلی که شیخ انصاری آن را ذکر کرده و اشکال این دلیل را بیان کردیم؛ گفتیم این دلیل نمی تواند اثبات کند اعتبار لفظ را در تحقق نکاح و انشاء.

دلیل دوم: قیاس اولویت

دلیل دوم که مرحوم آقای خوبی آن را ذکر کرده این است که برخی از روایات، دلالت بر اعتبار لفظ در باب متعه دارد، از جمله روایت ابان بن تغلب که راوی سؤال می کند «كَيْفَ أَقُولُ: لَهَا إِذَا خَلَوْتُ بِهَا قَالَ تَقُولُ أَتَزَوَّجُكِ مُتَعَةً... فَإِذَا قَالَتْ نَعَمْ فَقَدْ رَضِيَتْ»^۱ طبق این روایت اصل اینکه لفظ معتبر است، از کلام سائل و پاسخ امام(ع) قابل استفاده است؛ یعنی کأن این امر نزد سائل اصلش مفروغ عنه بوده، لکن از کیفیات و خصوصیاتش سؤال شده است. حال اگر این روایت و برخی روایات نظیر این، بر این امر در باب متعه دلالت دارد و این مسلم و مفروغ عنه است، پس به طریق اولی در نکاح دائم معتبر خواهد بود. پس دلیل دوم، اولویت اعتبار لفظ در نکاح دائم نسبت به نکاح متعه است؛ لذا به قیاس اولویت و مفهوم اولویت استدلال شده است.

بررسی دلیل دوم

این دلیل محل اشکال است و این اولویت را نمی توانیم اثبات کنیم؛ چون به طور کلی در باب متعه بعضی از شرایط و قیود اعتبار دارد که در باب نکاح دائم معتبر نیست؛ اگر مسأله اولویت مطرح باشد، باید در همه موارد این اولویت بتواند آن شرایط را اثبات کند. مثلاً در عقد دائم چنانچه مهریه تعیین نشود، عقد باطل نیست؛ یعنی عدم تعیین مهر در عقد دائم، موجب بطلان عقد نمی شود بلکه مبدل به مهرالمثل می شود. اما در عقد موقت اگر مهریه تعیین نشود، عقد باطل است. یعنی تعیین مهریه شرط صحت عقد است. حالا اگر مسأله اولویت در کار باشد باید اینجا هم بگوییم عدم تعیین مهر در نکاح دائم به طریق اولی باید موجب بطلان باشد، در حالی که این چنین نیست. لذا این اولویت قابل اثبات نیست. پس دلیل دوم هم کنار می رود.

دلیل سوم: روایات

دلیل سوم، روایات است. این روایات البته روایات متعددی است، یک مورد را مرحوم آقای خوبی ذکر کرده، مرحوم نراقی ذکر کرده، برخی روایات دیگر هم هست که باید ببینیم از این روایات می توانیم اعتبار لفظ را اثبات کنیم یا نه.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۳، باب ۱۸ از ابواب متعه، ح ۱.

این روایت را البته مرحوم نراقی در مستند ذکر کرده و آن را به عنوان مؤید قلمداد کرده است، اما مرحوم آقای خویی این را به عنوان دلیل ذکر کرده است «عَنْ أَحْمَدَ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أُيُوبَ عَنْ بُرَيْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَخَذْنَا مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا فَقَالَ الْمِيثَاقُ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي عَقِدَ بِهَا النِّكَاحُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ غَلِيظًا فَهُوَ مَاءُ الرَّجُلِ يُفْضِيهِ إِلَيْهَا»^۱ برید می گوید از امام باقر (ع) درباره آیه «و أخذن منکم میثاقاً غلیظاً»^۲ سؤال کردم. امام (ع) فرمود: میثاق همان کلمه‌ای است که با آن نکاح بسته می‌شود، بعد راجع به «غلیظاً» هم توضیح دادند که منظور از آن، ماء الرجل است که اشاره به انزال دارد. صدر آیه این است: «وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَا مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا»، چطور شما می‌خواهید مهریه را از زن اخذ کنید، در حالی که اینها از شما میثاق گرفته‌اند؛ شما چطور می‌خواهید مهریه را از آنها پس بگیرید، در حالی که یک میثاق غلیظ از شما گرفته‌اند. طبق این بیان، میثاق همان کلمه است؛ کلمه‌ای که نکاح به وسیله آن محقق شده است.

ظاهر این روایت آن است که در تحقق نکاح، لفظ معتبر است؛ وقتی می‌گوید «و أخذن منکم میثاقاً غلیظاً»، و امام (ع) هم این را تفسیر می‌کند به آن کلمه‌ای که به وسیله آن نکاح محقق می‌شود، این معنایش آن است که کأن نکاح به وسیله غیر کلمه محقق نمی‌شود و صرف رضایت باطنی کافی نیست؛ حتی به تعبیر مرحوم آقای خویی، این ظهور دارد در اینکه اگر به غیر لفظ معین هم واقع شود، نکاح تحقق پیدا نمی‌کند. پس ظاهر این روایت آن است که لفظ در نکاح معتبر است و نکاح بدون لفظ تحقق پیدا نمی‌کند.

سند: روایت از نظر سند خوب است؛ لذا مرحوم آقای خویی از آن تعبیر به صحیحه کرده‌اند. هر چند در برخی از تفاسیر روایی، به جای برید العجلی، یوسف العجلی یا یونس العجلی آمده است؛ در تفسیر عیاشی^۳ یوسف به جای برید آمده است. در تفسیر برهان^۴ یونس به جای برید آمده است؛ ولی ظاهراً همانطور که اهل تحقیق گفته‌اند، هم یونس و هم یوسف، تصحیف برید است. لذا مشکلی در سند این روایت نیست و روایت صحیحه است.

دلالت: از نظر دلالت هم روشن و واضح است؛ فقط نکته‌ای در باب کلمه غلیظ هست که ممکن است سؤال شود که چرا غلیظاً را امام (ع) به ماء الرجل تفسیر کرده است؛ فرمود «فَهُوَ مَاءُ الرَّجُلِ يُفْضِيهِ إِلَيْهَا». چون این وصف میثاق است؛ می‌گوید «و أخذن منکم میثاقاً غلیظاً»؛ اگر غلیظ وصف میثاق است، چطور تفسیر شده به ماء الرجل؟ اینکه میثاق غلیظ تفسیر شده به ماء الرجل، خصوصاً ماء الرجل منظور نیست؛ میثاق یعنی همان پیوند و عهد و معاهده؛ منتهی میثاق وقتی محقق می‌شود و این پیوند صورت می‌گیرد و عهد ایجاد می‌شود، این یک مرحله دارد. اول آن عقد و آن کلمه است؛ بعد وقتی این ایجاد می‌شود، طبیعتاً روابط زناشویی شکل می‌گیرد، استمتاع محقق می‌شود و طبیعتاً آخرین مرحله استمتاع، همان التذادی است که به دنبال آن انزال صورت می‌گیرد. کأن آیه می‌خواهد بفرماید که چطور شما می‌خواهید این مهریه را از زنان پس بگیرید در حالی که این میثاق غلیظ بین شما محقق شده است. میثاق غلیظ یعنی یک عهد و پیمان محکمی که تا آخرین مرحله پیش رفته است؛ و الا

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۶۲، باب ۱ از ابواب عقد نکاح، ح ۴؛ کافی، ج ۵، ص ۵۶۰، ح ۱۹.

۲. سوره نساء، آیه ۲۱.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۶۸.

۴. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۹.

معنای غلیظ، خصوصاً ماء الرجل نیست. غلیظ یعنی این معاهده آنقدر عمیق شده که به اینجا منتهی شده است؛ یعنی شما وقتی تا اینجا پیش رفته‌اید و یک معاهده‌ای داشته‌اید و مهری قرار داده‌اید و این پیوند برقرار شده، آن وقت چطور می‌خواهید مهریه را پس بگیرید؟ پس غلیظ وصف برای میثاق است، و علت اینکه در کلام امام(ع) تفسیر شده به «ماء الرجل یفیضه الیها»، این است که این آخرین مرحله و حاکی از عمق پیوندی است که بین این دو ایجاد شده است. لذا در معنای روایت هم مشکلی نیست. پس سند روایت خوب است؛ ظاهر روایت هم به تعبیر مرحوم آقای خوئی به وضوح دلالت می‌کند بر اعتبار لفظ.

بررسی روایت اول

باید ببینیم آیا این روایت دلالت بر مدعا دارد یا نه. توجه بفرمایید که همانطور که عرض کردم، مرحوم آقای خوئی این روایت را به عنوان دلیل ذکر کرده است؛ مرحوم نراقی در مستند^۱ این را به عنوان مؤید قرار داده است. دو مطلب باید در اینجا مورد توجه قرار گیرد؛ یکی اینکه اساساً این روایت می‌تواند به عنوان مؤید باشد یا نه؛ دیگر اینکه آیا می‌تواند به عنوان دلیل باشد یا نه؟ آنگاه دلالت این روایت بر اعتبار لفظ را باید دید قابل قبول هست یا نه؛ آیا واقعاً این دلالت می‌کند بر اینکه لایتحقق النکاح الا باللفظ یا این اساساً به مطلب دیگری اشاره می‌کند. بعد ببینیم چرا مرحوم نراقی این را به عنوان دلیل ذکر نکرده است.

به نظر ما این استدلال تمام نیست؛ اینکه مرحوم آقای خوئی به این روایت استدلال کرده‌اند و دلالت آن را پذیرفته‌اند، این محل اشکال است؛ چون:

اولاً؛ این روایت اشاره دارد به فرد و مصداق متعارف نکاح، ولی اینکه لزوماً باید لفظ ذکر شود تا نکاح محقق شود، از آن استفاده نمی‌شود. آیه این چنین است: «وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا»، چطور شما می‌خواهید مهریه را از اینها پس بگیرید، در حالی که به این مرحله رسیده‌اید؛ در حالی که آنها از شما یک میثاق غلیظ و عهد و پیمان محکم گرفته‌اند. امام(ع) «میثاق» را تفسیر کرده به کلمه‌ای که به وسیله آن نکاح تحقق پیدا می‌کند. اینکه میثاق تفسیر شده به کلمه، همانطور که اشاره کردم چه بسا ناظر به همان فرد متعارف است، و الا در بسیاری از موارد این میثاق به وسیله کلمه هم تحقق پیدا نمی‌کند. مثلاً کسی که نمی‌تواند سخن بگوید و لال است، آیا میثاق در مورد او با کلمه محقق می‌شود؟ اگر میثاق منحصر در کلمه بود، هیچ نکاحی نباید بدون کلمه تحقق پیدا می‌کرد. پس باید بگوییم هم آیه و هم روایت ناظر به فرد متعارف است.

ثانیاً؛ اگر ما دلالت روایت بر اینکه نکاح با لفظ محقق می‌شود را بپذیریم، انحصار از آن استفاده نمی‌شود؛ گرچه اشکال اول هم که در ضمن آن اشاره به متعارف دارد، دلالت بر همین معنا دارد و انحصار از آن استفاده نمی‌شود. اینجا هم اینکه می‌فرماید «الْمِيثَاقُ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي عَقِدَ بِهَا النِّكَاحُ»، این مصداق متعارف نکاح است که با کلمه و لفظ تحقق پیدا می‌کند؛ اما انحصار از آن استفاده نمی‌شود. اینکه ما بگوییم در مقام بیان این امر است که لایتحقق النکاح الا بالكلمة قابل استفاده نیست.

به تعبیر دیگر آیه اساساً در مقام بیان این جهت نیست که نکاح چگونه محقق می‌شود. امام(ع) هم که در تفسیر کلمه میثاق این را فرموده‌اند، نمی‌خواهد بگوید که به طور کلی نکاح با این شکل و با الفاظ و کلمات تحقق پیدا می‌کند. اینجا می‌خواهد بگوید

که عقد و نکاحی که تا بدانجا پیش رفته، چگونه شما می‌خواهید مهر را از اینها پس بگیرید؟ اصل مسأله همین است؛ نکاحی که اینقدر عمیق شده و تا اینجا پیش رفته، قبیح است که شما مهر را از آنها پس بگیرید. پس اینجا چون آیه در مقام بیان این مطلب است و امام(ع) هم دارد این کلمات را شرح می‌دهد، در حقیقت کاری به این جهت ندارد که آیا نکاح فقط و تنها با کلمه محقق می‌شود یا نه. پس اشکال دوم این شد که از این روایت انحصار استفاده نمی‌شود؛ چون در مقام بیان این جهت نیست. این اشکال غیر از اشکال اول است؛ اشکال اول این بود که این ناظر به فرد متعارف است؛ یعنی هم آیه و هم روایت، نظر به فرد متعارف نکاح دارد که با لفظ تحقق پیدا می‌کند، بنابراین انحصار از آن فهمیده نمی‌شود. وقتی بگوییم نظر به فرد متعارف دارد، یعنی اینطور نیست که تنها علت تحقق نکاح و عاملش، الفاظ باشند. اشکال دوم هم این است که انحصار سببیت لفظ برای نکاح استفاده نمی‌شود، چون از این جهت در مقام بیان نیست.

ثالثاً: اساساً منظور از کلمه ممکن است لفظ نباشد. کلمه در موارد متعددی در قرآن بر حقایق تکوینی اطلاق شده است؛ «کلمة الله هی العلیا» یک معنایش این است که این حقیقت بالاترین حقیقت است. یا مثلاً به خود حضرت عیسی در قرآن عنوان کلمه اطلاق شده است؛ موارد استعمال در قرآن زیاد است. اطلاق کلمه بر حقایق تکوینی شاهد بر آن است که مقصود از این کلمه لزوماً لفظ نیست. کلمه یک حقیقتی است که حتی می‌تواند بر فعل هم اطلاق شود؛ وقتی امام(ع) می‌فرماید «الميثاق هی الکلمة التي...» آن کلمه‌ای که با آن نکاح گره می‌خورد و محقق می‌شود و شکل می‌گیرد، این کلمه یک مصداقش لفظ است، یک مصداقش هم می‌تواند فعل باشد. چون گفتیم کلمه بر حقایق تکوینی اطلاق شده و در قرآن هم استعمال شده، لذا بر این اساس استعمالش در مورد فعل و آنجایی که انشاء نکاح به وسیله فعل تحقق پیدا می‌کند، هیچ محذور و مشکلی ندارد. بنابراین روایت برید نمی‌تواند اعتبار لفظ را اثبات کند.

البته همانطور که اشاره کردم، مرحوم نراقی در مستند این را به عنوان مؤید آورده و نه دلیل؛ شاید وجه اینکه مرحوم نراقی این را به عنوان دلیل ذکر نکرده، بلکه مؤید قرار داده، همین اشکالاتی است که ما اشاره کردیم. اگر این اشکالات باشد، قهراً مؤید هم نمی‌تواند باشد؛ یعنی این اشکالاتی که ما به آقای خوبی ایراد کردیم، همانطور که استدلال به این روایت را تضعیف می‌کند، مؤید بودن آن را هم از بین می‌برد؛ لذا این روایت نه می‌تواند دلیل باشد و نه مؤید. بالاخره درست است ضعف سندی ندارد، اما اینکه بخواهد به عنوان مؤید ذکر شود، بر چه اساسی بتواند مؤید باشد؟ پس این روایت نه دلیل است و نه مؤید.

چند روایت دیگر هم اینجا وجود دارد که چه بسا به آن روایات هم بتوان برای اعتبار لفظ استناد کرد. آن روایات را هم ذکر می‌کنیم؛ بعد باید ببینیم آیا دلیل دیگری اینجا وجود دارد یا نه. اگر در نکاح دائم این مسأله اثبات شود، در نکاح منقطع هم باید این مسأله پیگیری شود.

«والحمد لله رب العالمین»